

جک لندن

سید دندان

ترجمہ

محمد قاضی



مؤسسہ انتشارات نگاہ

۶۰۲
۶۰۲
۵۲۲
۵۲۲
۷۲۲
۶۵۲
۱۹۲
۱۷۲
۷	رد پای شکار
۱۹	ماده و گرگ
۳۳	فریاد گر سنگی
۴۹	جنگ دندان‌ها
۶۵	کنام
۷۷	بچه گرگ خاکستری
۸۵	دیوار جهان
۱۰۱	قانون گوشت
۱۰۹	آتش افروزان
۱۲۷	بندگی
۱۴۱	مطرود
۱۴۷	رد پای خدایان
۱۵۵	پیمان
۱۶۷	قحطی
۱۷۹	دشمن نژاد خود
۱۹۱	صاحب دیوانه

سلطه نفرت ۲۰۳
 اجل معلق ۲۰۹
 تربیت ناپذیر ۲۲۵
 خدای محبت ۲۳۵
 سفر دراز ۲۴۷
 سرزمین جنوب ۲۵۳
 قلمرو خدا ۲۶۱
 جاذبه جنسی ۲۷۱
 خواب گرگ ۲۷۷

رد پای شکار

جنگل وسیع درختان کاج، در دو طرف شط منجمد، با حالی پر از ابهام و تهدید گسترده بود. درختان که از وزش باد تازه‌ای قبای سفید برفی نشان از تن افتاده بود، سیاه و مغموم، در برابر شعاع پریده‌رنگ خورشید رو به زوال غروب درهم می‌لولیدند، گویی از فرط حزن و وحشت می‌خواستند به هم تکیه کنند. زمین بیابانی مرده و بی‌انتها بود که در آن جنبه‌های نمی‌جنبید و پرنده‌ای پر نمی‌زد، و چنان سرد و متروک و غم‌انگیز بود که اندیشه آدمی در برابر رعب و صولت آن تابه و رای اقلیم غم و وحشت می‌گریخت. روح مغموم آدمی را هوس خنده‌ای مخصوص، خنده‌ای شبیه به زهرخند حزن‌انگیز ابوالهول، خنده‌ای خشک و بی‌روح و بی‌نشاط، خنده‌ای مانند نیشخند مقام ابدیت به دستگاه پوچ و بی‌معنای کائنات و به تلاش‌های مسخره و بیهوده وجود بی‌اثر ما، فرا می‌گرفت. این زمین بیابان وحشت خیز و افسرده شمال بود که تا بطون آن یخ بسته بود. سورت‌های که به چند سگ گرگ‌نژاد بسته بودند، بر سطح منجمد رودخانه به زحمت پیش می‌رفت، گویی با هیبت و وحشت بیابان شمال در ستیزه بود. مو بر تن سگان سورت‌ها راست ایستاده بود و برف بر آن‌ها

سنگینی می‌کرد. هنوز نفس گرم از دهانشان بیرون نیامده، یخ می‌بست و به شکل بلورهای شفاف بر سرشان فرو می‌ریخت، گویی به جای کف، خرده یخ از دهان بیرون می‌ریختند.

تنگ سگان را با تسمه‌های چرمین بسته بودند و زین و یراقی با بند و افسار آن‌ها را به سورتمه لرزانی وصل می‌کرد که قدری دورتر، از عقبشان کشیده می‌شد. این سورتمه سرسره نداشت و از پوست درختان جنگلی که محکم به هم بسته بودند درست شده بود، و پهنای کف آن کاملاً روی برف قرار می‌گرفت. قسمت جلوی آن به شکل استوانه خمیده بود تا بتواند توده‌های موج و سنگین برف را، بدون این‌که در آن فرو رود، از زیر خود رد کند و بگذرد.

بر روی سورتمه، صندوق بزرگی را محکم بسته بودند. این صندوق به شکل مستطیل کم عرض ولی بلند بود و تقریباً تمام فضای سورتمه را اشغال می‌کرد. در کنار صندوق اشیاء دیگری نیز، از جمله چند پارچه لحاف و یک عدد تبر و یک قهوه‌جوش و یک چراغ خوراک‌پزی بر روی هم انباشته بودند.

در جلوی سگ‌ها مردی به زحمت پیش می‌رفت و در عقب سورتمه مرد دیگری روان بود؛ در میان صندوق نیز مرد سومی خوابیده بود که دوره رنج و محنت و غم و اندوه او پایان یافته بود. این بیچاره را «بیابان شمال» به سختی کوبیده و خرد کرده بود تا هرگز یاد حرکت و حیات نکند و هوای مبارزه و ستیزه‌جویی به سرش نیفتد. آری حرکت و نشاط برای «بیابان شمال» نفرت‌انگیز است و حیات و زندگی توهینی به آستان اهریمنی او به شمار می‌رود. «بیابان شمال» آب را منجمد می‌کند تا از حرکت او به سوی دریا مانع شود؛ شیرۀ نباتی را در زیر پوست ضخیم

درختان جنگل می‌بندد تا خشک شوند و بمیرند؛ و از این بدتر و بی‌رحم‌تر، به انسان می‌تازد تا وی را درهم کوبد و مطیع و منقاد خویش کند، زیرا انسان فعال‌ترین و پرحرکت‌ترین موجودات روی زمین است که هرگز نمی‌آساید و هرگز خسته نمی‌شود؛ و البته «بیابان شمال» از حرکت و علائم حیات متنفر است.

مع‌هذا دو مردی که هنوز جان داشتند، بی‌آن‌که خسته شوند و یا مایوس گردند در جلو و عقب سورتمه به هر جان‌کندنی بود پیش می‌رفتند. لباسشان از خزو و چرم نرمی بود که به شکل پوست دباغی شده بود. نفسشان مانند نفس سگ‌ها از دهان بیرون نیامده، یخ می‌بست و به صورت خرده‌های یخ و برف چنان روی ابرو و مژگان و چهره و لب ایشان را می‌پوشانید که تشخیص آن‌ها از هم مشکل بود؛ گویی دو عضو نقابدار ادارهٔ متوفیات بودند که در تشییع جنازهٔ اشباحی چند شرکت کرده و آن‌ها را به جهان دیگر می‌بردند؛ ولی در زیر آن نقاب مردانی با عزم و اراده بودند که به‌رغم تمام ناملایمات در آن سرزمین متروک و مرگبار پیش می‌رفتند؛ و با آن‌که در قبال عظمت و قدرت آن دنیای عجیب، دنیایی که با وجههٔ تهدید و خصومت خود چون گردابی بی‌آغاز و انجام غیرقابل عبور جلوه می‌کرد، بسیار حقیر و ناچیز بودند، مع‌هذا به خشم و غضب کور و وحشیانهٔ او می‌خندید.

هر دو با عضلاتی کشیده و محکم پیش می‌رفتند و از تلاش بیهوده اجتناب می‌ورزیدند و می‌خواستند در صرف قوا و حتی در کشیدن نفس صرفه‌جویی کنند. از همه سو در سکوتی مرگبار و وحشت‌زا محاط شده بودند، سکوتی که با وزن سنگین خود مانند آبی که مغروقی را می‌فشارد و به تدریج به اعماق اقیانوس فرو می‌برد بدنشان را درهم می‌فشرد و خرد